



## مقاله پژوهشی

تحلیل زیبایی‌شناختی مجسمه «گذر سیاوش از آتش» اثر  
مصطفی اکبری با تکیه بر اسطوره‌شناسی ایرانیحسین غفاری جوشقان<sup>۱\*</sup>

۱- استاد گروه آموزشی هنرهای تجسمی، دانشکده هنر، دانشگاه آزاد اسلامی بجنورد، ایران. / دکترای تخصصی زیبایی‌شناسی، دپارتمان فلسفه هنر، دانشگاه لومونوسوف، مسکو، روسیه. (نویسنده مسئول)

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۴/۰۶/۲۵

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۴/۰۷/۰۵

صفحات: ۱۰۸ - ۱۲۳

## چکیده

مجسمه «گذر سیاوش از آتش» اثر مصطفی اکبری، مجسمه‌ساز برجسته بجنوردی (۱۴۰۲)، یکی از نمونه‌های شاخص هنر شهری در شمال شرق ایران است که با بهره‌گیری از ساختار باز، فرم‌های تکه‌چین و متریال فلزی اکسیدشده، بازخوانی معاصر از اسطوره سیاوش ارائه می‌دهد. اهمیت این پژوهش ناشی از آن است که با وجود جایگاه محوری روایت سیاوش در سنت اسطوره‌شناسی ایرانی، تحلیل زیبایی‌شناختی آثار حجمی برگرفته از این روایت - به‌ویژه در هنر شهری معاصر - کمتر بر پایه روش‌مندی نظری صورت گرفته است. مسئله پژوهش آن است که این اثر چگونه از طریق عناصر فرمی، تکنیک‌های برش و فضا سازی، مفاهیم اسطوره‌ای چون «عبور»، «آزمون» و «پاکی» را بازتفسیر می‌کند و تا چه اندازه قادر است میان زیبابی‌شناسی معاصر و میراث روایی شاهنامه پیوند برقرار سازد. بر این اساس، پرسش اصلی چنین طرح می‌شود که سازوکارهای زیبایی‌شناختی به‌کاررفته در اثر چگونه امکان ادراک معنای اسطوره‌ای را فراهم می‌کنند. پژوهش با روش کیفی و رویکرد تحلیل زیبایی‌شناختی انجام شده و داده‌ها از سه طریق گردآوری شده‌اند: مشاهده و تحلیل بصری مجسمه، مطالعه منابع معتبر اسطوره‌شناسی ایرانی و بررسی اسناد مرتبط با فرایند آفرینش اثر. هدف پژوهش، تبیین نحوه ترجمان روایت کلاسیک سیاوش به زبان بصری هنر حجمی معاصر و فهم نسبت میان فرم، تکنیک و معنا در این بازنمایی است. یافته‌ها نشان می‌دهد که اکبری با بهره‌گیری از ساختارهای گسسته، ریتم جنبشی خطوط بریده و بویایی اغراق‌شده پیکره‌اسب، نوعی «زیبابی‌شناسی گذر» می‌آفریند که در آن مفاهیمی چون رنج، تنش، حرکت و رهایی در یک میدان ادراکی مشترک درهم تنیده می‌شوند. همچنین حذف جزئیات چهره و تأکید بر فرم‌های سیال، روایت را از سطح توصیف تاریخی به تجربه‌ای حسی-فضایی منتقل می‌کند. نتایج پژوهش بیانگر آن است که این مجسمه اسطوره سیاوش را نه از طریق بازنمایی مستقیم؛ بلکه با بازآرایی زیبایی‌شناختی عناصر بنیادین آن و ایجاد وضعیتی ادراکی تازه، در افق هنر معاصر بازتولید می‌کند.

**واژگان کلیدی:** مجسمه‌سازی، اسطوره، زیبایی‌شناسی، مجسمه گذر سیاوش از آتش، مصطفی اکبری.

1\* - Ghaffari27@gmail.com



## ■ Research Article

## Aesthetic Analysis of the Sculpture “Siyâvash’s Passage Through Fire” by Mostafa Akbari Based on Iranian Mythology

Hossein Ghaffari Joushaqan <sup>1\*</sup>

1- Full Professor, Department of Visual Arts, Faculty of Art, Islamic Azad University of Bojnourd, Bojnourd, Iran. / PhD in Aesthetics, Department of Philosophy of Art, Lomonosov Moscow State University, Moscow, Russia. (Corresponding Author).

Receive Date: 2025/09/16

Accept Date: 2025/09/27

Pages: 108 - 123

### Abstract

The sculpture “Siyâvash’s Passage Through Fire” (2023) by the Bojnourd-based sculptor Mostafa Akbari is a notable example of contemporary public art in northeastern Iran. Using an open structure, fragmented forms, and oxidized metal surfaces, the work offers a contemporary reinterpretation of the myth of Siyâvash. Despite the importance of Siyâvash’s narrative in Iranian mythology and in the epic Shahnameh, aesthetic studies of sculptures inspired by this myth—especially in urban public art—remain limited.

This research examines how the sculpture visually reinterprets mythological ideas such as passage, ordeal, and purity through form, cutting techniques, and spatial composition. Using a qualitative aesthetic-analytical approach based on visual analysis, mythological sources, and documentation of the artwork’s creation, the study explores how classical narrative is translated into the language of contemporary sculpture.

The findings show that through fragmented metal structures, rhythmic cut lines, and the dynamic movement of the horse, the artist creates an “aesthetics of passage” that evokes tension, suffering, movement, and liberation. The abstraction of facial details and the use of open, fluid forms shift the work from narrative representation to a sensory-spatial experience, reinterpreting the myth through contemporary artistic language.

**Keywords:** Sculpture; Myth; Aesthetics; Siyâvash’s Passage Through Fire; Mostafa Akbari



1\*- Ghaffari27@gmail.com

## مقدمه

کند که چه لایه‌هایی از معنا از طریق فرم و متریال منتقل می‌شوند و چگونه تجربه عبور سیاوش در قالبی سه‌بعدی و شهری بازآفرینی شده است.

## روش پژوهش

این پژوهش با رویکرد کیفی و مبتنی بر روش تحلیل زیبایی‌شناختی انجام شده است. داده‌های پژوهش از سه منبع اصلی گردآوری شده‌اند: نخست، مشاهده مستقیم و تحلیل بصری مجسمه با تمرکز بر فرم، متریال، ساختار فضایی و عناصر بیانگر؛ دوم، مطالعه منابع معتبر اسطوره‌شناسی ایرانی برای تبیین زمینه مفهومی روایت گذر سیاوش از آتش؛ و سوم، بررسی بیانیه هنرمند به عنوان سندی تفسیری در فهم مقاصد و جهت‌گیری‌های معنایی اثر. تحلیل داده‌ها به صورت تفسیری و با تأکید بر هم‌سنجی عناصر فرمی اثر با مفاهیم بنیادی اسطوره انجام گرفته است تا شیوه بازنمایی روایت در قالب مجسمه‌سازی معاصر روشن شود.

## پیشینه پژوهش

پژوهش درباره اسطوره سیاوش و بازتاب آن در هنر ایرانی سابقه‌ای طولانی دارد؛ اما اغلب این مطالعات بر جنبه‌های تاریخی، روایی و آیینی متمرکز بوده و کمتر به تحلیل زیبایی‌شناختی در حوزه هنرهای تجسمی به‌ویژه مجسمه‌سازی شهری پرداخته‌اند. یکی از بنیادی‌ترین منابع در این زمینه، کتاب اسطوره سیاوش اثر آرتور کریستن‌سن (۱۳۸۴) است که روایت گذر از آتش را به عنوان آیینی برای آزمون پاکی و حقیقت بررسی می‌کند و با تحلیل ساختارهای آیینی و فرهنگی، لایه‌های معنایی این روایت را توضیح می‌دهد. این اثر اگرچه بنیان نظری مهمی برای فهم مفاهیم اسطوره‌ای فراهم می‌سازد؛ اما وارد مباحث زیبایی‌شناختی یا بررسی آثار هنری نمی‌شود. همچنین دوشن گیومَن در کتاب *The Western Response to Zoroastrianism* (1963) با اشاره به برخی جنبه‌های آیینی و نمادین اسطوره‌های ایرانی؛ از جمله روایت سیاوش، کارکرد آتش را به عنوان عنصر تظهِیر و حقیقت توضیح می‌دهد. این کتاب نیز گرچه از نظر مفهومی برای پژوهش حاضر ارزشمند است؛ اما جنبه‌های هنری و فرمی را مورد بحث قرار نمی‌دهد.

در حوزه مقالات علمی، پژوهش‌های مرتبط بیشتر به تحلیل ادبی، آیینی یا روایت‌شناختی اسطوره پرداخته‌اند تا تحلیل هنری. دیویدسن (Davidson, 1994) در مقاله «Poetics of Myth in the Story of Siyavash» ساختار شاعرانه و الگوهای تنش روایی در داستان سیاوش را بررسی می‌کند و

اسطوره سیاوش یکی از بنیادین‌ترین روایت‌های فرهنگ ایرانی است که در طول تاریخ در قالب‌های گوناگون هنری، ادبی و آیینی بازآفرینی شده و همواره به عنوان نماد پاکی، رهان‌دگی و آزمون اخلاقی در حافظه جمعی ایرانیان حضور داشته است. روایت گذر سیاوش از آتش، علاوه بر جایگاه برجسته در شاهنامه، واجد ظرفیت‌های زیبایی‌شناختی و مفهومی گسترده‌ای است که امکان خوانش‌های متنوع را در هنر معاصر فراهم می‌سازد. در سال‌های اخیر، بازنمایی این اسطوره در هنر شهری ایران اهمیت ویژه‌ای یافته است؛ زیرا چنین بازنمایی‌هایی نه تنها به احیای هویت فرهنگی در فضاهای عمومی کمک می‌کنند؛ بلکه نسبت میان سنت اسطوره‌ای و زبان بصری معاصر را نیز دوباره می‌سنجند. با وجود این، بررسی نظام‌مند و تحلیلی آثار هنری مبتنی بر این روایت، به‌ویژه در حوزه مجسمه‌سازی شهری، هنوز کمتر به صورت پژوهش‌های متمرکز و مبتنی بر روش‌شناسی زیبایی‌شناختی دنبال شده است.

مجسمه «گذر سیاوش از آتش» اثر مصطفی اکبری (۱۴۰۲) که در شهر بجنورد نصب شده، نمونه‌ای برجسته از تلاش برای بازتفسیر روایت اسطوره‌ای در قالبی معاصر است. این اثر با بهره‌گیری از متریال فلزی، ساختار باز و فرم‌های پویا، نه تنها بازنمایی تصویری از یک واقعه اسطوره‌ای ارائه می‌دهد؛ بلکه تجربه‌ای ادراکی در فضا ایجاد می‌کند که نیازمند تحلیل زیبایی‌شناختی دقیق است. مسئله اصلی این پژوهش از همین نقطه آغاز می‌شود؛ اینکه چگونه عناصر فرمی، تکنیکی و فضایی در این اثر به کار گرفته شده‌اند تا مفاهیم اسطوره‌ای «عبور»، «پاکی» و «آزمون» در بستری معاصر قابل دریافت شوند. خلأ پژوهشی در این زمینه آن است که تاکنون تحلیل‌های منتشرشده عمدتاً به توصیف کلی یا ارزش‌گذاری ریشه‌دار در داورى ذوقی محدود بوده و خوانش زیبایی‌شناختی مبتنی بر اسطوره‌شناسی ایرانی کمتر در پژوهش‌های علمی دیده می‌شود.

بر همین اساس، ضرورت این پژوهش در دو محور قابل تبیین است: نخست، بررسی شیوه تبدیل روایت اسطوره‌ای به ساختار بصری در مجسمه‌سازی معاصر؛ و دوم، تحلیل نحوه ادراک مخاطب از طریق سازوکارهای زیبایی‌شناختی و فضایی در محیط شهری. هدف پژوهش، تبیین این است که چگونه زبان فرمی اثر می‌تواند حامل معناهاى اسطوره‌ای باشد و این بازنمایی تا چه حد توانسته است میان سنت روایی و زبان بصری امروز پیوند برقرار کند. این پژوهش تلاش می‌کند با اتکا بر تحلیل فرمال، بررسی منابع اسطوره‌شناسی ایرانی و مطالعه بیانیه هنرمند، پرسش‌هایی از این دست را واکاوی

شمال شرق کشور، امکان آن را فراهم کرده است که روایت‌های اسطوره‌ای و فرهنگی در قالبی معاصر و مبتنی بر تجربه فضایی بازآفرینی شوند. در این جریان، مجسمه‌های فلزی با ساختارهای باز، برش‌های متعدد و فرم‌های پویای حجمی، نقش مهمی در انتقال معنا از طریق ادراک بصری ایفا می‌کنند. اثر «گذر سیاوش از آتش» نیز در چنین زمینه‌ای معنا پیدا می‌کند و می‌توان آن را نمونه‌ای از تبدیل یک روایت اسطوره‌ای به بیانی مبتنی بر فضا، حرکت و ماده دانست.

در شکل‌گیری این اثر، تمرکز بر مفاهیمی مانند عبور، رهایی و شدت، جهت‌گیری آن را به سوی ساختاری سوق داده است که حرکت در آن نقش محوری دارد. این جهت‌گیری در فرم نیز دیده می‌شود؛ جایی که خطوط کشیده، فرم‌های روبه بالا، برش‌های چنده و ترکیب‌بندی عمودی، پیکره را در وضعیت پویا قرار می‌دهند و تجربه گذر از آتش را نه در سطح روایت؛ بلکه در سطح ادراک فضایی برجسته می‌سازند (بیانیة هنرمند، ۱۴۰۲). در چنین ساختاری، حجم به صورت یک توده بسته عمل نمی‌کند؛ بلکه به عنوان ساختاری نفوذپذیر نسبت به نور و فضا ظاهر می‌شود و امکان مشارکت محیط در شکل‌گیری معنا را فراهم می‌کند (Greenberg 1986:143).

ریتم خطوط و جهت‌مندی فرم‌ها در اثر سبب می‌شود حرکت به عنوان کیفیتی ادراکی در ساختار اثر تثبیت شود. این حرکت نه نتیجه پویایی واقعی جسم؛ بلکه حاصل آرایش بصری خطوط و وزن عناصر در ترکیب اثر است، آرایشی که می‌تواند مفهوم گذر را به تجربه‌ای دیداری تبدیل کند (Langer 1953:74). چنین کیفیتی در کشیدگی بدن اسب، امتداد فرم‌ها و توزیع نیروهای بصری در اثر قابل مشاهده است.

متریال فلزی و اکسیداسیون سطح نیز در سازمان‌دهی ادراک اثر نقش دارد. کیفیت‌های سطحی مانند بافت زنگار، زبری لبه‌ها و تغییرات رنگی ناشی از اکسیداسیون، معنا را نه از طریق بازنمایی مستقیم؛ بلکه از راه تجربه مادی به مخاطب منتقل می‌کنند. این ویژگی‌ها، مضمون تماس با آتش، آزمون، رنج و صلابت را تقویت کرده و لایه دیگری از معنا را فعال می‌کنند (عزیزی، ۱۴۰۴:۱۱۲). در چنین شرایطی ماده نه صرفاً حامل فرم؛ بلکه بخشی از نظام معنایی اثر می‌شود.

مجموعه این عناصر نشان می‌دهد که رویکرد هنری اکبری بر پیوند میان روایت و تجربه ادراکی استوار است. در این رویکرد، حرکت از طریق سازمان‌دهی خطوط و ساختار باز شکل می‌گیرد، ماده نقش معنایی می‌یابد و فضا به عنوان بخشی از بیان اثر عمل می‌کند. این پیوستاریکپارچه، جایگاه اثر را در هنر شهری معاصر مشخص می‌سازد و امکان آن را فراهم می‌کند که میراث فرهنگی در قالب زبانی متکی بر فرم، فضا و ماده بازخوانی شود.

نشان می‌دهد که چگونه مفهوم «عبور» در روایت شاهنامه با ریتمی آیینی همراه است. این مقاله، هرچند برای تحلیل معناشناختی اسطوره سودمند است؛ اما وارد بحث هنرهای تجسمی نمی‌شود. همچنین پن (Penn, 2011) در مقاله «Fire and Purification in Ancient Iranian Rituals» نقش آتش را در آیین‌های ایرانی تحلیل کرده و نشان می‌دهد که «آتش» در فرهنگ ایرانی هم‌زمان نقش دآوری، تطهیر و آشکارسازی حقیقت را ایفا می‌کند. این رویکرد زمینه نظری لازم برای تحلیل معنای آتش در روایت سیاوش را فراهم می‌سازد، با وجود آنکه مستقیماً به حوزه هنر نمی‌پردازد. در میان پژوهش‌های ایرانی، مقاله شیری (۱۳۹۸) با عنوان «بازنمایی اسطوره سیاوش در هنر معاصر ایران» نمونه‌هایی از بهره‌گیری هنرمندان معاصر از روایت سیاوش را در نقاشی و هنر مفهومی بررسی می‌کند و نشان می‌دهد که بازخوانی این اسطوره بیشتر در قالب‌های دوبعدی و تجربی انجام شده است. با این حال، این مقاله نیز به حوزه مجسمه‌سازی شهری و تحلیل زیبایی‌شناختی آثار حجمی نمی‌پردازد.

بررسی مجموعه این منابع نشان می‌دهد که اگرچه اسطوره سیاوش از منظر تاریخی، آیینی و ادبی به‌طور گسترده مطالعه شده است؛ اما حوزه تحلیل زیبایی‌شناختی آثار حجمی مبتنی بر این اسطوره هنوز خلأ قابل توجهی دارد. هیچ‌یک از پژوهش‌های پیشین به بررسی نظام‌مند یک اثر مشخص در مجسمه‌سازی معاصر ایران - به‌ویژه اثری شهری همچون مجسمه «گذر سیاوش از آتش» اثر مصطفی اکبری - نپرداخته‌اند. علاوه بر این، پیوند دادن زیبایی‌شناسی فرمی با اسطوره‌شناسی ایرانی در قالب یک مطالعه موردی مستند نیز در پژوهش‌های پیشین مغفول مانده است. از این رو، نوآوری پژوهش حاضر در چند سطح قابل تبیین است: نخست اینکه برای نخستین بار یک تحلیل زیبایی‌شناختی جامع از مجسمه اکبری ارائه می‌دهد؛ دوم، اینکه با ترکیب سه منبع داده - مشاهده بصری، منابع اسطوره‌شناسی و تحلیل بیانیة هنرمند - خوانشی چندلایه از نسبت فرم و معنا ارائه می‌کند؛ و سوم، اینکه اثر را در بستر هنر شهری شمال شرق ایران و نسبت آن با هویت فرهنگی این منطقه تحلیل می‌کند. این ابعاد، پژوهش حاضر را از مطالعات پیشین متمایز می‌سازد و جایگاه آن را در ادبیات هنر معاصر ایران مشخص می‌کند.

## مبانی پژوهش

### ۱- جایگاه و رویکرد هنری مصطفی اکبری در مجسمه‌سازی معاصر

گسترش هنر شهری در ایران طی دهه‌های اخیر، به‌ویژه در

## ۲- زیبایی‌شناسی حجم، فرم و فضا در تحلیل آثار حجمی معاصر

بررسی آثار حجمی معاصر نشان می‌دهد که تلقی هنرمندان از حجم دیگر محدود به شکل دادن به یک توده مستقل نیست و ساختار اثر در ارتباط با نیروهای بصری، جریان فضا و نحوه ادراک مخاطب معنا پیدا می‌کند. در این چهارچوب، فرم به عنوان عنصری انعطاف‌پذیر تلقی می‌شود که می‌تواند با سازمان‌دهی خطوط، سطوح و شکست‌ها، میدان دید مخاطب را هدایت کند و کیفیتی احساسی یا مفهومی ایجاد نماید. چنین فرمی، به‌ویژه در آثار مبتنی بر جهت‌گیری‌های متقاطع و تغییرات ناگهانی سطوح، می‌تواند نوعی سیالیت ادراکی را شکل دهد که حرکت درونی اثر را برجسته می‌سازد (Langer, 1953:74).

درک فضا نیز در هنر حجمی معاصر اهمیت بنیادین دارد. به‌جای آنکه فضا به عنوان ظرفی خنثی برای قرارگیری حجم تلقی شود، به‌عنوان عاملی در تولید معنا و تجربه زیبایی‌شناختی در نظر گرفته می‌شود. وقتی ساختار اثر بر پایه گشودگی، شکست و نفوذپذیری شکل می‌گیرد، فضا نقش فعالی در تکمیل حجم پیدا می‌کند؛ به‌گونه‌ای که نور، سایه و خلأ به عناصر سازنده اثر تبدیل می‌شوند و با حرکت مخاطب پیرامون آن، برداشت‌ها از فرم پیوسته تغییر می‌کند (Greenberg 1986:143). این تعامل دائمی میان حجم و محیط باعث می‌شود اثر در هر لحظه کیفیتی تازه ایجاد کند و معنای آن در ارتباط با شرایط نوری، موقعیت دیداری و فاصله مخاطب دگرگون شود.

در کنار این عوامل، نقش ماده در هنر حجمی معاصر نقشی تعیین‌کننده است؛ زیرا ادراک اثر تا حد زیادی از کیفیت‌های فیزیکی ماده تأثیر می‌پذیرد. فلز، به‌ویژه در ابعاد بزرگ مقیاس، این امکان را فراهم می‌کند که تضادهای سطحی، شدت خطوط و تغییرات رنگی ناشی از فرایندهای طبیعی، بخشی از بیان اثر شوند. هنگامی که سطح فلز دچار اکسیداسیون یا زنگار می‌شود، این تغییرات صرفاً جنبه فنی ندارند و می‌توانند بار معنایی اثر را تقویت کنند؛ به‌ویژه هنگامی که مضمون اثر با فرایند تحول، سوزندگی یا آزمون گره خورده باشد (عزیزی، ۱۴۰۴:۱۱۲). در چنین وضعیتی، ماده نه تنها شکل‌دهنده فرم؛ بلکه مشارکت‌کننده در روایت بصری اثر است.

زیبایی‌شناسی حجم در هنر معاصر همچنین بر پیوند میان حرکت و ساختار تأکید دارد. حرکت به‌عنوان کیفیتی نهفته در نحوه جهت‌گیری عناصر، ترتیب خطوط و نقاط تمرکز بصری ظهور می‌کند و می‌تواند تجربه مخاطب را از دریافت ایستا به دریافت پویا منتقل سازد. این ویژگی سبب می‌شود حجم نه یک شیء صلب؛ بلکه یک میدان نیرو باشد که چشم مخاطب

را در مسیرهای مشخص هدایت می‌کند و نوعی کشش ادراکی ایجاد می‌نماید. در این وضعیت، معنا از طریق توالی دیداری و توزیع نیروهای بصری سازمان‌دهی می‌شود، نه از طریق روایت مستقیم یا نمادپردازی آشکار، در همین راستا عزیزی در کتاب زیبایی‌شناسی مطلبی مهم را بیان می‌کند که: توسعه ادراک فاهمه در آن است که «جایی که معنا باید «در» حس حاضر شود، نه این که صرفاً «دریاره» آن گفته شود».

(عزیزی، ۱۴۰۴:۸۸)

برایند این رویکردها نشان می‌دهد که زیبایی‌شناسی آثار حجمی معاصر بر سه اصل کلیدی استوار است: نخست، فهم فرم به‌عنوان ساختاری متغیر و مبتنی بر حرکت ادراکی؛ دوم، تلقی فضا به‌عنوان بخشی از ساختار اثر و نه محیطی منفعل؛ و سوم، نقش معناپرداز ماده در شکل‌دهی تجربه مخاطب. بر این اساس، تجربه مخاطب در برابر حجم نه نتیجه مشاهده منفعلانه؛ بلکه حاصل مواجهه‌ای چندلایه است که در آن فرم، فضا و ماده در تعامل با یکدیگر عمل می‌کنند و لایه‌های معنایی اثر را آشکار می‌سازند.

## ۳- اسطوره‌شناسی ایرانی با تمرکز بر روایت گذر سیاوش از آتش

جایگاه سیاوش در نظام اسطوره‌ای ایران به‌عنوان یکی از پیچیده‌ترین و تأثیرگذارترین روایت‌ها شناخته می‌شود و ساختار داستانی آن به‌گونه‌ای شکل گرفته است که مفاهیم پاکی، داوری و رهایی در مرکز آن قرار دارند. روایت گذر از آتش در شاهنامه، نه صرفاً یک رویداد حماسی؛ بلکه آیینی برای آزمون صدق و اثبات پاکی است؛ آیینی که ریشه‌های آن به سنت‌های کهن ایرانی و باورهای مرتبط با نقش‌تطهیری آتش بازمی‌گردد (Cristensen 1984:212). در این روایت، آتش به‌مثابه نیروی داور ظاهر می‌شود و عبور از آن به‌معنای گذشتن از مرزی است که حقیقت را از تردید جدا می‌کند.

آتش در سنت ایرانی جایگاهی دوگانه دارد؛ از یک سو نماد روشنایی، تتبع و خرد است و از سوی دیگر عنصری مرتبط با آزمون، سوختن و آشکارسازی است. این دوگانگی باعث می‌شود که عبور از آتش در روایت سیاوش واجد چندلایگی معنایی باشد و از سطح یک واقعه فردی فراتر رود. در بسیاری از منابع اسطوره‌شناسی تأکید شده است که آتش در مقام داور، حقیقت را از طریق نابود نکردن پاکی و آشکار کردن ناراستی نمایان می‌سازد و همین نقش است که عبور سیاوش را به عمل نمادینی تبدیل می‌کند که در سطح فرهنگی معنای گسترده‌تری پیدا می‌کند (Penn 2011:295).

ساختار داستانی این روایت نیز بر مبنای تضاد میان بی‌گناهی و اتهام شکل می‌گیرد. سیاوش نه برای اثبات قدرت؛

بلکه برای آشکار کردن حقیقت از میان آتش می‌گذرد و همین امر سبب می‌شود که عبور به مرحله‌ای نمادین از فرایند رشد قهرمان تبدیل شود. در این روایت، آتش نه مانعی فیزیکی؛ بلکه آستانه‌ای برای ورود به مرحله‌ای تازه از سرنوشت است، مرحله‌ای که عبور از آن نوعی تحول وجودی را رقم می‌زند. چنین ساختاری در تحلیل‌های اسطوره‌شناختی به‌عنوان «آیین گذار» توضیح داده شده است؛ آیینی که شخص را از وضعیتی به وضعیتی دیگر منتقل می‌کند و مفهوم عبور را به عنصری بنیادین در روایت تبدیل می‌سازد (Davidson 1994:38).

سنت‌های روایی مرتبط با سیاوش نشان می‌دهند که این روایت همواره با مفاهیمی چون زخم، پاکی و سرنوشت درهم تنیده بوده است. شخصیت سیاوش در فرهنگ ایرانی به‌عنوان نماد بی‌گناهی رنج‌کشیده شناخته شده و عبور او از آتش لحظه‌ای است که این بی‌گناهی در عرصه عمومی تثبیت می‌شود. چنین موقعیتی سبب می‌شود که این روایت قابلیت بازآفرینی در هنرهای مختلف را پیدا کند؛ زیرا مضمون عبور از آتش می‌تواند در قالب‌های بصری متنوعی ترجمه شود و بار معنایی خود را در شکل‌هایی متفاوت حفظ کند (Shiri 2019:82). از همین رو این روایت در سنت‌های تصویری، نمایشی و آیینی ایران حضوری مداوم داشته و در هنر معاصر نیز به‌عنوان منبعی برای بازسازی مفاهیم هویتی به‌کار گرفته شده است.

در این میان، قابلیت روایت سیاوش برای انتقال به هنر حجمی از چند عامل ناشی می‌شود. نخست، ساختار دوگانه روایت که میان شدت، آزمون و رهایی تنش ایجاد می‌کند؛ دوم، حضور عنصری چون آتش که به لحاظ بصری امکان ترجمه به فرم، خط و ماده را فراهم می‌آورد؛ و سوم، محوریت حرکت در داستان که به راحتی می‌تواند در زبان حجم به کیفیتی ادراکی تبدیل شود. این ویژگی‌ها باعث می‌شود که بازآفرینی داستان سیاوش، به‌ویژه صحنه گذار از آتش، ظرفیت آن را داشته باشد که در قالب یک اثر حجمی معاصر، حرکت، شدت و تطهیر را به عناصر بصری تبدیل کند و از طریق فرم و فضا معنایی نمادین ایجاد نماید.

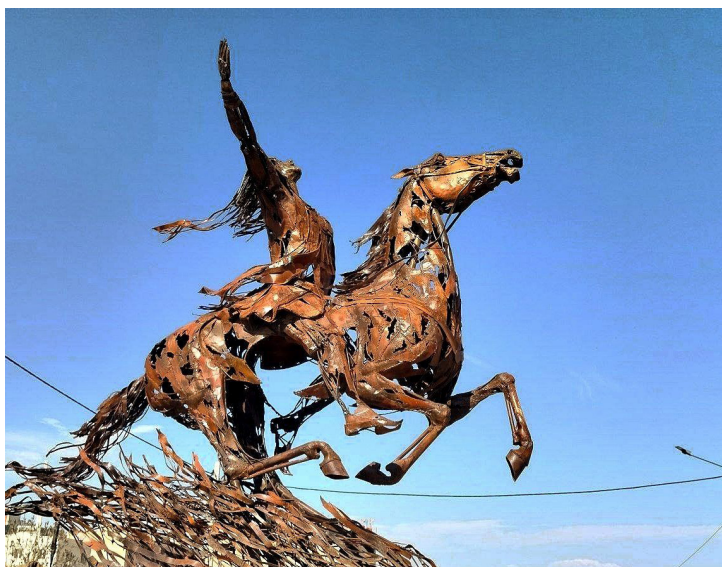
بر این اساس، روایت گذر سیاوش از آتش نه تنها یک رویداد اسطوره‌ای؛ بلکه الگویی مفهومی است که امکان ترجمه آن به ساختارهای بصری و حجمی فراهم است. این روایت ظرفیت آن را دارد که در قالب فرم‌های گسسته، خطوط کشیده، بافت‌های خشن یا سطوح اکسیدشده حضور یابد و مضمون آزمون، رهایی و حقیقت را از طریق تجربه ادراکی فعال سازد. چنین امکانی زمینه‌ای فراهم می‌کند تا هنر معاصر، با بهره‌گیری از این روایت، شیوه‌های تازه‌ای برای بیان مفاهیم بنیادین فرهنگ ایرانی خلق کند.

## بحث و تحلیل

### ۱- تحلیل فرمال و ساختاری مجسمه «گذر سیاوش از آتش»

بررسی فرم کلی مجسمه در تصویر نخست (تصویر ۱) نشان می‌دهد که ساختار اثر بر مبنای جهت‌گیری عمودی و نیروی جهش سامان یافته است. خطوط بدن اسب‌ها با امتداد مورب و روبه بالا، حرکت را از سطح زمین به سوی فضا منتقل می‌کنند و ترکیب‌بندی اثر را به سمت صعود هدایت می‌کنند (Arnheim 1974).

تصویر ۱: مجسمه گذر سیاوش از آتش. مآخذ (نگارنده)



تصویر ۲: مجسمه گذر سیاوش از آتش. مآخذ (نگارنده)



در بدنه اسب‌ها که در هر دو تصویر قابل مشاهده است (تصویر ۱ و ۲)، لایه‌های فلزی برش خورده و پاره‌پاره در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند. این گسست‌های مادی، انسجام سطح را می‌شکنند و بدن‌ها را در وضعیتی میانی قرار می‌دهند؛ حالتی که به واسطه تکرار خطوط بریده ایجاد می‌شود و می‌تواند تنش، شدت و آسیب را به عنوان کیفیت‌های ادراکی به مخاطب منتقل کند (Langer 1953). به این ترتیب، تجربه عبور از آتش نه فقط در سطح روایت؛ بلکه در جسمانیت خود فرم بازتاب یافته است.

در بخش پایینی اثر، فرم‌های شعله‌گون (تصویر ۲) وضوح بیشتری دارند. پایه مجسمه را به لایه‌ای از آشوب بصری تبدیل کرده‌اند. این بخش، نقش سکوی خنثی را ندارد؛ بلکه به عنوان «میدان نیرو» عمل می‌کند و حرکت روبه بالای پیکره‌ها را تشدید می‌کند

(Greenberg 1986). ساختار این لایه که از خطوط شکسته و جهت‌های متعدد تشکیل شده، سبب می‌شود مجسمه به صورت جریان انرژی دیده شود نه یک حجم ایستا.

پیکره سیاق‌ها که با بازوی برافراشته در هر دو تصویر دیده می‌شود (تصویر ۱ و ۲)، امتداد عمودی کلی ترکیب را تقویت می‌کند. قطع‌های پی‌درپی در لباس و بدن، امکان نفوذ نور را فراهم می‌کند و کیفیتی سیال و بادگون به پیکره می‌بخشد. ساختار باز و نفوذپذیر حجم موجب می‌شود اثر در شرایط نوری مختلف، نمودهای متفاوتی به خود بگیرد و فرم ثابت آن در ادراک بصری، پیوسته دچار دگرگونی شود (Greenberg 1986).

رابطه مجسمه با محیط پیرامون نیز بخش مهمی از ساختار آن است. بازبودن حجم و حضور شکاف‌ها باعث می‌شود نور طبیعی و سایه‌ها به عناصر سازنده اثر تبدیل شوند و مخاطب هنگام حرکت پیرامون مجسمه، با توزیع‌های متغیر روشنایی و تاریکی، لایه‌های تازه‌ای از فرم را تجربه کند (Arnheim 1974). در چنین وضعیتی، اثر نه یک شیء منفعل؛ بلکه سامانه‌ای ادراکی است که معنا را در نسبت با فضا و حرکت مخاطب می‌سازد.

در جمع‌بندی، می‌توان سه محور اصلی در ساختار فرمی اثر تشخیص داد:

گسست‌ها و برش‌های سطحی که شدت، آسیب و فرایند گذر را مجسم می‌کنند.

جهت‌گیری صعودی خطوط و پیکره‌ها که حرکت و رهایی را به تجربه‌ای ادراکی تبدیل می‌کنند.

ساختار باز حجم که نور و فضا را در فرایند شکل‌گیری معنا دخالت می‌دهد.

ترکیب این سه محور، مجسمه را از سطح بازنمایی روایی فراتر می‌برد و آن را به میدانی از نیروهای بصری بدل می‌کند که تجربه گذر، تنش و رهایی را از طریق فرم و فضا به مخاطب منتقل می‌کند.

## ۲- تطبیق عناصر بصری مجسمه با مفاهیم اسطوره‌ای گذر سیاوش از آتش

روایت سیاوش در اسطوره‌ی ایرانی بر محور پاکی، داوری و عبور از آزمون بنیان‌کننده شکل گرفته است؛ آزمونی که در سنت ایرانی، آتش را به عنوان نیروی داور و آشکارکننده حقیقت وارد صحنه می‌کند. در این روایت، آتش صرفاً عنصر طبیعی نیست؛ بلکه مرزی آیینی است که قهرمان را از وضعیت اتهام به وضعیت تطهیر و رهایی منتقل می‌سازد. چنین ساختاری سبب می‌شود که بازآفرینی این روایت در هنرهای بصری، به‌ویژه در هنر حجمی، قابلیت ویژه‌ای برای ترجمه این مفاهیم داشته باشد؛ زیرا فرم، ماده و فضا می‌توانند نقش همان «عبور» را در سطح ادراک ایفا کنند (Cristensen 1984).

در مجسمه «گذر سیاوش از آتش»، عناصر بصری در هماهنگی با مضمون اسطوره‌ای عمل می‌کنند. خطوط بریده، فرم‌های گسسته و تنش دار، جهش عمودی پیکره‌ها و لایه‌های شعله‌گون در پایه اثر، همگی ساختاری ایجاد می‌کنند که کیفیت آیین گذار را فعال می‌سازد. در نظریه‌های اسطوره‌شناسی، آیین گذار بر سه مرحله «گسست»، «میان‌بودگی» و «پیوند دوباره» استوار است؛ الگویی که در داستان سیاوش کاملاً دیده می‌شود و در این اثر نیز با عناصر فرمی هم‌پوشانی پیدا می‌کند (David-son 1994).

فرم‌های شعله‌مانند در بخش زیرین اثر نقش مرحله گسست را برعهده دارند. این بخش، جایی است که جسم اسب و پیکره سیاوش از لایه آشوب و فشار عبور می‌کنند. چنین فرمی، آتش را نه از طریق بازنمایی تصریحی؛ بلکه از طریق سازمان‌دهی نیروهای بصری ظاهر می‌سازد. ترکیب خطوط تیز، برش‌های تکرار شونده و تراکم پایین ماده، موجب ایجاد کیفیتی از سوزندگی و آشفستگی می‌شود که با مفهوم آزمون و داوری در روایت سیاوش همخوان است (Penn 2011).

بدنه اسب‌ها، با لایه‌های شکاف‌دار و ناتمام، مرحله «میان‌بودگی» را تداعی می‌کند؛ مرحله‌ای که در آیین گذار، فرد نه به وضعیت پیشین تعلق دارد و نه کاملاً وارد وضعیت جدید شده است. این وضعیت تعلیقی در روایت سیاوش همان لحظه عبور از آتش است و در اثر، از طریق فرم‌هایی که میان بودن و سوختن معلق‌اند، به سطح بصری منتقل می‌شود.

در پیکره سیاوش، بازوی برافراشته و امتداد عمودی بدن کیفیت «پیوند دوباره» را آشکار می‌کند؛ کیفیتی که در روایت، نتیجه عبور از آتش و تثبیت پاکی است. امتداد خطوط و حرکت صعودی در اثر، عنصر «تعالی» را فعال می‌کند و گذار را از سطح آزمون به سطح رهایی منتقل می‌سازد. این حرکت عمودی که در تحلیل ادراک بصری نشانه‌ای از سبکی، رهایی و تعالی است، با مضمون اسطوره‌ای کاملاً هماهنگ است (Arnheim 1974).

در نتیجه، می‌توان گفت عناصر بصری اثر نه صرفاً زیباشناختی؛ بلکه معناپرداز هستند و از طریق فرم، ریتم و ساختار، مفاهیم

اسطوره‌ای را بازآفرینی می‌کنند. برای روشن شدن این پیوند، جدول زیر ساختار تطبیقی عناصر فرمی و مفاهیم اسطوره‌ای را نشان می‌دهد. (جدول ۱)

جدول ۱: جدول تحلیلی-تطبیقی عناصر بصری مجسمه و مفاهیم اسطوره‌ای گذر سیاوش. (نگارنده)

مؤلفه بصری	ویژگی مشاهده شده	تفسیر زیبایی‌شناختی	پیوند اسطوره‌ای
فرم‌های شعله‌گون در پایه	خطوط تیز، آشفتنی، حرکت رو به بالا	ایجاد تنش، فشار و شدت ادراکی	مرحله آزمون، داوری آتش
بدنه گسسته اسب‌ها	لایه‌های شکاف‌دار، مادیت ناقص	حالت میانی میان سوختگی و صعود	مرحله میان‌بودگی در آیین گذار
جهت‌گیری صعودی پیکرها	امتداد عمودی، خیزش رو به بالا	تجربه بصری رهایی و تعالی	لحظه تطهیر و عبور کامل
ساختار باز و نفوذپذیر	عبور نور از شکاف‌ها، تغییرپذیری فرم	کیفیت متغیر و گذرای ادراک	آشکارسازی حقیقت و پاکی
تناسبات بزرگ مقیاس	افزایش عمودی نگاه مخاطب	ایجاد حس حماسی و بزرگ‌نمایی	جایگاه قهرمان در اسطوره

تحلیل عناصر بصری مجسمه نشان می‌دهد که ساختار اثر بر اساس الگوی سه‌گانه اسطوره‌ای «آزمون-میان‌بودگی-رهايي» شکل گرفته است. فرم‌های شعله‌گون، مرحله مواجهه با آتش را به سطح نیروهای بصری منتقل می‌کند؛ گسسته‌های مادی، وضعیت تعلیق و ناپایداری را مجسم می‌سازند و حرکت عمودی پیکره، کیفیت رهایی و پیوند دوباره را تثبیت می‌کند. از این منظر، مجسمه نه یک بازنمایی روایی؛ بلکه بازآفرینی تجربه اسطوره‌ای در قالب یک میدان ادراکی است.

### ۳- نقش متریال، بافت و ماده در انتقال معنا

انتخاب ورق آهن به عنوان متریال اصلی در ساخت مجسمه، جایگاه ویژه‌ای در سازمان دهی معنا دارد؛ زیرا فلز در هنر حجمی معاصر نه تنها به عنوان ماده سازه‌ای؛ بلکه به عنوان عنصری دلالتی فهمیده می‌شود. قابلیت‌های فیزیکی ورق آهن؛ از جمله مقاومت، قابلیت برش، شکل‌پذیری تحت فشار و واکنش‌پذیری سطحی این امکان را فراهم می‌کند که فرم، نیروی نهفته روایت را در سطح ماده منعکس کند. چنین ویژگی‌ای با تحلیل‌های هنرمدرن درباره رابطه ماده و تجربه ادراکی هماهنگ است؛ جایی که ماده می‌تواند به عاملی فعال در شکل‌گیری معنای اثر تبدیل شود (Arnheim 1974).

اکسیداسیون کنترل‌شده سطح فلز در این اثر، نقش مهمی در تولید کیفیت‌های احساسی و مفهومی برعهده دارد. زنگار و تغییرات رنگی که بر اثر تماس فلز با هوا و رطوبت ایجاد می‌شوند، لایه‌هایی از خشونت، سوزندگی و فرسایش را بر سطح اثر آشکار می‌سازند. این تغییرات سطحی، ماهیتی صرفاً تزئینی ندارند؛ بلکه به عنوان رمزگان بصری عمل می‌کنند و امکان می‌دهند مضمون آزمون و تماس با آتش، در مادیت اثر نیز حضور پیدا کند (Langer 1953). بدین ترتیب، ماده به بازتابی از تجربه گذر تبدیل می‌شود و فرایند اکسیداسیون، هم‌زمان حامل معنا و عامل شکل‌گیری کیفیت‌های دیداری است.

برش‌های متعدد و لایه‌گذاری گسسته ورق‌ها نیز نقش مهمی در انتقال مفهوم دارند. این شیوه ساخت باعث می‌شود سطح اثر از حالت صیقلی و پیوسته خارج شده و کیفیتی ناپایدار، متخلخل و شکسته پیدا کند. چنین سطحی، امکان نفوذ نور را فراهم می‌کند

هنر شهری علاوه بر فرم و ماده، بر رابطه اثر با محیط پیرامونی استوار است. اثر زمانی کامل می‌شود که در میدان دید مخاطبانی قرار گیرد که از زوایا، فواصل و شرایط نوری متفاوت به آن نزدیک می‌شوند. این ویژگی باعث می‌شود که معنا در هنر شهری نه صرفاً در ساختار اثر؛ بلکه در تجربه ادراکی فردی و جمعی مخاطبان تولید شود؛ ویژگی‌ای که در ادبیات هنر عمومی بارها بر آن تأکید شده است (Miles 1997).

ساختار باز مجسمه و حضور شکاف‌های متعدد در لایه‌های فلزی، موجب می‌شود نور طبیعی نقش مستقیمی در شکل‌گیری تجربه ایفا کند. با تغییر زاویه خورشید در طول روز، شدت و جهت نور در شکاف‌ها دگرگون می‌شود و سایه‌ها شکل‌های تازه‌ای ایجاد می‌کنند. این تغییرات لحظه‌به‌لحظه در سطح و درون حجم، از ویژگی‌های هنر حجمی معاصر است، جایی که «ادراک متغیر» بخشی از معنای اثر را تشکیل می‌دهد (Arnheim 1974). بدین ترتیب، مخاطب نه با یک فرم ثابت؛ بلکه با مجموعه‌ای از وضعیت‌های بصری مواجه می‌شود که هر یک لایه‌ای از معنا را فعال می‌کنند.

یکی از ویژگی‌های اثر، مقیاس بزرگ مقیاس و نسبت‌گذاری آن با بدن انسان است. ارتفاع چهارمتری پیکره و امتداد عمودی حرکت اسب‌ها، مخاطب را وادار می‌کند سر را به سمت بالا حرکت دهد. این تغییر موقعیت بدنی، نوعی تجربه «تعالی دیداری» ایجاد می‌کند؛ تجربه‌ای که در تحلیل هنر شهری به عنوان عاملی مؤثر در تقویت حس قهرمانانه و حماسی اثر شناخته می‌شود (Carr et al. 1992). بدین ترتیب، مخاطب نه فقط بیننده اثر؛ بلکه درگیر نوعی واکنش جسمانی می‌شود که ادراک را به تجربه زیسته تبدیل می‌کند.

جایگاه اثر در محیط شهری بجز در شکل‌گیری معنا نقش دارد. حضور یک روایت اسطوره‌ای ایرانی در فضای عمومی، نوعی «بازخوانی هویت جمعی» ایجاد می‌کند؛ زیرا مردم منطقه با مفاهیم فرهنگی سیاوش، پاکی و عبور از آزمون آشنا هستند. هنر شهری زمانی بیشترین تأثیر را دارد که بتواند میان حافظه فرهنگی و ادراک روزمره مخاطب پیوند برقرار کند (Whyte 2000). این مجسمه، با رویکرد معاصر خود و ترجمه اسطوره به حرکت و فرم، چنین پیوندی را فعال می‌کند. حضور فرم‌های تیز و شکاف‌دار، کیفیتی از تنش در اثر ایجاد می‌کند و تجربه مخاطب را از تماشای منفعل به تماشای مشارکتی تغییر می‌دهد. مشاهده شکاف‌ها از زوایای مختلف، تغییرات نور در سطح زنگار، و نیاز به جابه‌جایی بدنی برای فهم پیکره، همگی تجربه‌ای پویا ایجاد می‌کنند. در هنر شهری، پویایی ادراک عامل مهمی است که اثر را با زندگی روزمره مخاطب پیوند می‌دهد (Lynch 1990).

و در تغییرات نوری روز، فرم‌ها را در وضعیت‌های متفاوتی قرار می‌دهد. این تغییرپذیری مداوم در ادراک، مطابق تحلیل‌هایی است که هنر معاصر درباره «فرم ناپایدار» به عنوان شکلی از تجربه گذرا مطرح می‌کند (Greenberg 1986). در این وضعیت، اثر در هر لحظه ظاهر متفاوتی پیدا می‌کند و معنا در نسبت با زمان و نور بازتولید می‌شود.

بافت‌های خشن و زیر ناشی از ضربه‌ها، بریدگی‌ها و جداره‌های ناهموار، یکی دیگر از لایه‌های معنایی اثر را شکل می‌دهند. این بافت‌ها شکل یکپارچه بدن اسب و پیکره انسانی را مختل می‌کنند و حس آسیب، فرسایش و فشار را در سطح اثر فعال می‌سازند. در روایت اسطوره‌ای سیاوش، عبور از آتش لحظه‌ای است که در آن جسم و روان قهرمان از آزمون سخت می‌گذرد و در این مجسمه، همین مفهوم از طریق تجربه مادی منتقل می‌شود. بدین معنا، بافت خشن نه جلوه‌ای تزئینی؛ بلکه بخشی از سازوکار روایی اثر است.

نقش ماده در این اثر محدود به سطح یا ساختار نیست؛ بلکه ماده در اتصال با فضا نیز معنا تولید می‌کند. سطح اکسیدشده فلز، نور را جذب و بازتاب می‌کند و شدت بازتاب‌ها بسته به زاویه دید مخاطب تغییر می‌یابد. این نوسان دیداری، عنصر رهایی و عبور را تقویت می‌کند و کیفیتی پویا ایجاد می‌نماید. چنین تعامل پویایی میان ماده و نور در هنر حجمی، به عنوان یکی از راه‌های ایجاد «عمق ادراکی» شناخته می‌شود که مخاطب را وادار به تکرار مشاهده و کشف سطوح جدید معنا می‌کند (Arnheim 1974).

در جمع‌بندی، می‌توان گفت ماده در این اثر سه کارکرد عمده دارد:

کارکرد فرمال: امکان شکل‌گیری فرم‌های شکسته، تیز و پویا.

کارکرد معنایی: انتقال مفاهیم مربوط به آزمون، آتش، شدت و تحول از طریق زنگار، برش و بافت.

کارکرد ادراکی: ایجاد تجربه‌ای متغیر به واسطه واکنش ماده به نور و موقعیت‌های دیداری مختلف.

برای این سه لایه، ماده را به بخشی از روایت تبدیل می‌کند؛ به گونه‌ای که گذر سیاوش نه فقط در پیکره؛ بلکه در جنس و رفتار ماده نیز حضور پیدا می‌کند. بدین ترتیب، فلز به صورتی فعال در بساخت معنایی اثر مشارکت می‌کند و تجربه مخاطب را از سطح مشاهده‌ی صوری فراتر برده و به سطحی از مشارکت ادراکی و ذهنی می‌رساند.

#### ۴- جایگاه اثر در هنر شهری و تجربه ادراکی مخاطب

قرارگیری مجسمه «گذر سیاوش از آتش» در فضای شهری، بخشی اساسی از سازوکار معناپردازی آن را شکل می‌دهد؛ زیرا

در نهایت، ساختار اثر که آمیخته‌ای از حرکت، گسست، صعود و مادیت است، در فضای شهری به نظامی از نشانه‌ها تبدیل می‌شود که مخاطب در برخورد های مکرر با آن معنا می‌سازد. چنین ویژگی‌ای نشان می‌دهد که مجسمه «گذر سیاوش از آتش» صرفاً یک اثر حجمی نیست؛ بلکه بخشی از تجربه جمعی و هویت‌ساز شهر است. (جدول ۲)

جدول ۲: جایگاه اثر در هنر شهری و سازوکار ادراک مخاطب. (نگارنده)

محور تحلیل	ویژگی مشاهده شده	تأثیر بر تجربه مخاطب	پیوند با مفهوم هنر شهری
رابطه نور و حجم	نفوذ نور از شکاف‌ها، تغییر فرم در طول روز	ادراک پویا، کشف فرم‌های جدید	هنر شهری به عنوان تجربه متغیر
مقیاس اثر	ارتفاع زیاد، حرکت عمودی	ایجاد حس حماسی و تعالی	نسبت گذاری بدن انسان و فضا
موقعیت مکانی	استقرار در فضای عمومی بجنورد	پیوند روایت اسطوره‌ای با هویت جمعی	نقش هنر شهری در حافظه جمعی
ساختار بازو شکاف دار	نفوذ پذیری حجم، تعدد زوایا	نیاز به حرکت مخاطب برای فهم اثر	مشارکت ادراکی در هنر عمومی
کیفیت بافت و ماده	زنگار، خشونت سطح	انتقال احساس آزمون و گذر	معناپردازی از طریق ماده
جهت گیری صعودی	حرکت روبه بالا	فعال سازی حس رهایی	فرم به عنوان نشانه هویتی

## ۵- تبیین مؤلفه‌های فرمی، مادی و اسطوره‌ای در شکل‌گیری معنای اثر

بررسی سه حوزه پیشین فرم، اسطوره و ماده نشان می‌دهد که مجسمه «گذر سیاوش از آتش» بر پایه یک هم‌افزایی چندلایه عمل می‌کند؛ هم‌افزایی‌ای که از طریق آن، تجربه مخاطب در برابر اثر از سطح نگاه صرف به سطح درگیرشدگی ادراکی و مفهومی انتقال می‌یابد. در این ساختار، هیچ‌یک از عناصر بصری به صورت مستقل معنا نمی‌آفرینند؛ بلکه نیروهای شکل‌دهنده اثر در نسبتی متقابل، معنا را تولید و تثبیت می‌کنند.

نخست، ساختارهای شکاف‌دار و خطوط روبه بالا، نیروی حرکت را در سطح فرم فعال می‌کنند. این حرکت، کیفیت ادراک را از حالت ایستا خارج کرده و مخاطب را با تجربه‌ای مواجه می‌سازد که بر «گذر»، «شدت» و «تحول» متمرکز است. حرکت عمودی در هنرهای حجمی اغلب موجب ایجاد تجربه تعالی و رهایی می‌شود؛ تجربه‌ای که به صورت مستقیم با

مضمون عبور سیاوش هماهنگ است (Arnheim 1974). بدین ترتیب، فرم نقش آن مرحله از اسطوره را ایفا می‌کند که سیاوش در مواجهه با آتش، از آستانه‌ای بحرانی عبور می‌کند و هویت تازه‌ای می‌یابد (Cristensen 1984).

در ادامه، ماده فلزی و کیفیت زنگار آن، سطحی می‌سازند که ویژگی‌های فیزیکی و مفهومی روایت را در خود جای داده است. زنگار و اکسیداسیون، سطح اثر را به یادآورنده تماس با عنصر سوزان تبدیل می‌کنند و هم‌زمان، خشونت و آسیب‌دیدگی بدنه پیکره‌ها، تجربه «آزمون» را ملموس‌تر می‌سازد. در تحلیل‌های زیبایی‌شناسی، ماده زمانی به عنصر روایی تبدیل می‌شود که بتواند «اثر عمل نیروها» را در سطح خود آشکار کند؛ ویژگی‌ای که در این اثر از طریق بافت فلزی تحقق یافته است (Langer 1953).

در سطح مفهومی، روایت سیاوش به دلیل ساختار سه‌گانه خود -آزمون، میان‌بودگی و رهایی- قابلیت بالایی برای ترجمه به فرم و فضا دارد. این سه مرحله در سازمان‌دهی اثر نقش

فعالی دارند: آتش در پایه، وضعیت تعلیقی در بدنه شکاف‌دار اسب‌ها و صعود در پیکره مرکزی. تحلیل‌های اسطوره‌شناختی نشان داده‌اند که عبور قهرمان از میان آتش، لحظه‌ای است که حقیقت، پاکی و سرنوشت او تثبیت می‌شود و این گره‌گاه روایی در هنر حجمی می‌تواند از طریق فرم‌های جهت‌دار و ساختارهای متخلخل بازنمایی شود (Davidson 1994).

در فضای شهری، این ساختار چندلایه با ادراک مخاطب پیوند می‌خورد و معنای اثر در نسبت با حرکت، نور و فاصله شکل می‌گیرد. هنر شهری زمانی بیشترین کارکرد خود را دارد که بتواند معنا را نه فقط از طریق بیان مستقیم؛ بلکه از راه تجربه فضایی و ادراکی منتقل کند (Miles 1997). ویژگی‌های مجسمه؛ از جمله مقیاس بزرگ، جهت‌گیری عمودی و نفوذپذیری نور، شرایطی فراهم می‌کنند که اثر در مسیرهای روزمره مخاطب حضور مستمر داشته باشد و معنا به تدریج از طریق تکرار مواجهه تثبیت شود.

تلاقی این عوامل نشان می‌دهد که اثر در برخورد نخست به عنوان یک فرم حماسی دیده می‌شود؛ اما در مراحل بعد، با درگیر کردن لایه‌های اسطوره‌ای و مادی، تجربه‌ای چندسطحی ایجاد می‌کند. این هم‌نشینی فرم، ماده و روایت، سازوکار شکل‌گیری معنای نهایی اثر را می‌سازد. (جدول ۳)

جدول ۳: ادغام فرم، ماده و اسطوره در مجسمه «گذر سیاوش از آتش». (نگارنده)

محور کلان	جزئیات مؤلفه بصری / مادی / فضایی	تحلیل زیبایی‌شناختی (Form & Aesthetic System)	تفسیر اسطوره‌ای (Myth Interpretation)	تأثیر بر تجربه مخاطب (Perception Layer)	پیامد معنایی در اثر
فرم و ساختار	خطوط صعودی و جهت‌گیری روبه بالا	ایجاد نیروی حرکت، کشش بصری و ریتم پویا	بازنمایی لحظه صعود سیاوش پس از عبور	مخاطب مجبور به بالا نگاه کردن می‌شود؛ تجربه تعالی	فعال‌سازی نمادهای
.....	برش‌های گسسته در بدن اسب‌ها	ایجاد فرم ناپایدار، تنش و چندلایگی	اشاره به مرحله «میان‌بودگی» در آیین گذار	مخاطب تکه‌تکه بودن فرم را به عنوان نشانه آزمون می‌خواند	انتقال حس تعلیق و فشار
.....	فرم‌های شعله‌گون در پایه	ایجاد میدان نیرو و آشوب حرکتی	بازنمایی عنصر داور (آتش)	برانگیختن حس سوزندگی و تنش	تقویت مرحله «آزمون»
.....	امتداد افقی به عمودی در بدن انسان	شکست محور افقی و ارتباط با آسمان	تثبیت مفهوم پاکی و انتخاب الهی	مخاطب حرکت بدن را به عنوان «تولد دوباره» می‌خواند	قهرمان‌سازی بصری
ماده و بافت	زنگارو اکسیداسیون سطح	ایجاد بافت رنج، حرارت و آسیب	نشانه تماس با آتش و تطهیر	ایجاد کیفی احساسی «سوختن / گذشتن»	معناپردازی مستقیم از ماده

آشکارسازی وجه دراماتیک	مخاطب سطح ناهموار را با رنج مرتبط می‌کند	نماد آزمون و جداسازی حقیقت	ایجاد تنش ساختاری و حس فشار	ورق‌های فلزی لایه چین	.....
تشدید نیروی درونی روایت	لمس بصری سختی مسیر قهرمان	تطابق با مفهوم آزمون سخت	برانگیختن حس خشونت و قدرت	بافت خشن، زبری و لبه‌های تیز	.....
تثبیت مقام اسطوره‌ای	مخاطب وزن نمادین اثر را درک می‌کند	هماهنگ با پایداری اخلاقی سپاوش	القای صلابت، دوام و مقاومت	وزن ۷۵۰ کیلوگرم و ضخامت ماده	.....
تولید تجربه چندلایه	مخاطب فرم‌ها را سیال و متغیر می‌بیند	گذر از تاریکی به روشنایی	تغییرپذیری فرم در نورهای مختلف	ساختار بازو نفوذپذیر	فضا و ادراک
تقویت جنبه حماسی	مخاطب خود را در مقیاس کوچک‌تری احساس می‌کند	نمایش عروج و رهایی قهرمان	انسجام بصری با آسمان و فضای باز	نسبت عمودی مجسمه با فضای شهری	.....
تثبیت روایت در ذهن جمعی	افزایش حس تعلق فرهنگی	بازتولید نماد پاکی و عدالت	پیوند با حافظه جمعی ایرانیان	جایگاه مجسمه در فضای عمومی بجنورد	.....
تولید معنا به صورت پویا	مخاطب هر بار تجربه متفاوت دارد	تأویل‌پذیری داستانی	ایجاد فرم‌های تازه در هر لحظه	نور طبیعی، سایه‌های متحرک	.....
انتقال مضمون حقیقت و عدالت	مخاطب عبور از آتش را تجربه‌ای بدنی تصور می‌کند	داوری الهی و آزمون پاکی	مرز میان «هستی پیشین» و «هستی تازه»	مفهوم آتش	روایت اسطوره‌ای
فعلیت بخشی به آیین گذار	مخاطب حرکت را حس می‌کند، نه فقط می‌بیند	مرحله بحران قهرمان	سازمان‌دهی فرم‌های خطی به عنوان مسیر	مفهوم گذر / Transition	.....

نمایه پیروزی اخلاقی	مخاطب با قهرمان هم‌ذات‌پنداری می‌کند	تثبیت پاکی و انتخاب نهایی	زبان بدن عمودی، بازوی بالا	پیکره انسانی در لحظه اوج	.....
ساخت روایت در فرم	ایجاد حس سرعت و گریز	انرژی حرکت و فراروی از خطر	نیروهای دوگانه: شدت + رهایی	دو اسب جهنده	.....
شکل‌گیری «تجربه گذر»	مخاطب معنای اثر را در حرکت و نور می‌خواند	ادغام سه مرحله اسطوره	ایجاد ساختاری هماهنگ و چندلایه	تعامل فرم + ماده + فضا	نظام معنایی اثر
تداوم حافظه فرهنگی	مخاطب معنا را بدون روایت خوانی درمی‌یابد	هم‌آوایی با کهن‌الگوهای ایرانی	برش‌ها، خطوط صعودی، بافت آتش	رمزگان بصری تکرار شونده	.....
معاصر کردن روایت	مخاطب خوانش آزادتر دارد	تبدیل اسطوره به تجربه ادراکی	استفاده از زبان انتزاعی و حرکتی	حذف جزئیات روایی مستقیم	.....
شدت تأثیرگذاری اثر	مخاطب حس کوچکی + تحسین دارد	تثبیت جایگاه قهرمان	ایجاد عظمت و فاصله نمادین	مقیاس حماسی	.....

## نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف تحلیل زیبایی‌شناختی مجسمه «گذر سیاوش از آتش» اثر استاد مصطفی اکبری انجام شد و مسیر آن بر پایه گردآوری داده‌ها از طریق مشاهده مستقیم، تحلیل اسناد تصویری و بهره‌گیری از چهارچوب‌های نظری در حوزه‌های زیبایی‌شناسی، اسطوره‌شناسی و هنر حجمی سازمان یافت. در جریان پژوهش، سه عرصه اصلی -ساختار فرمی، نقش ماده و نظام اسطوره‌ای- به صورت مرحله به مرحله بررسی شد و نتایج این بررسی‌ها در پنج محور تحلیلی مورد ارزیابی قرار گرفت تا سازوکار معنایی اثر در ارتباط با روایت سیاوش روشن‌تر گردد.

مهم‌ترین یافته‌ها نشان می‌دهد که ساختار اثر بر اساس هم‌نشینی و هم‌افزایی چندگانه فرم، ماده و فضا شکل گرفته است. فرم‌های شکاف‌دار، خطوط روبه بالا و ترکیب بندی مبتنی بر جهش، کیفیتی از حرکت، فشار و رهایی را ایجاد می‌کنند و تجربه گذر از آتش را در سطحی بصری مجسم می‌سازند. این ساختار، روایت سیاوش را از یک رویداد خطی به وضعیتی ادراکی تبدیل می‌کند که در آن مفهوم عبور نه از طریق بازنمایی مستقیم؛ بلکه از طریق نیروهای بصری و سازمان‌دهی ریتمیک فرم دریافت می‌شود. ماده فلزی با زنگار و اکسیداسیون خود، لایه‌ای از خشونت سطحی و اثر حرارت را فعال می‌کند و این کیفیت باعث می‌شود مضمون

عمودی آن سبب می‌شود مخاطب در مواجهه با پیکره حس کوچکی، عظمت و تعالی را تجربه کند؛ وضعیتی که در هنر شهری به‌عنوان یکی از عوامل تقویت‌کننده معنا شناخته می‌شود. حضور اثر در فضای عمومی نیز با توجه به آشنایی فرهنگی جامعه با روایت سیاوش، موجب تقویت حس تعلق فرهنگی و بازخوانی هویت جمعی می‌شود.

پرسش اصلی پژوهش آن بود که مجسمه چگونه توانسته است مفاهیم بنیادی اسطوره سیاوش؛ مانند پاکی، آزمون، داوری و رهایی را از طریق فرم، ماده و فضا بازآفرینی کند. یافته‌ها نشان می‌دهند که این بازآفرینی نه از طریق ارجاع مستقیم؛ بلکه از طریق سازوکارهای ادراکی و بصری تحقق یافته است. فرم حرکت را مجسم کرده، ماده فشار و حرارت را بازتاب داده و فضا زمینه‌ای برای تجربه رهایی فراهم آورده است. براینده این سه مؤلفه نشان می‌دهد که اثر مورد مطالعه توانسته است گذر سیاوش را در قالب نظام ادراکی هنر معاصر ترجمه کند و آن را به تجربه‌ای چندلایه تبدیل نماید؛ تجربه‌ای که در آن روایت اسطوره‌ای نه روایت می‌شود؛ بلکه از طریق فرم، نور، بافت و فضا «زیسته» می‌شود.

آزمون و تماس با عنصر سوزان در خود مادیت اثر نیز حضور یابد. چنین رفتار مادی موجب شده است که تجربه حرارت، رنج و تپهیر به سطح دیداری انتقال یابد و نقش روایت در بافت و سطح اثر تثبیت شود. از سوی دیگر، تحلیل اسطوره‌ای نشان داد که مجسمه براساس ساختار سه‌گانه روایت سیاوش -آزمون، میان‌بودگی و رهایی- تنظیم شده است. فرم‌های شعله‌گون در بخش زیرین اثر مرحله آزمون را مجسم می‌کنند، گسست‌ها و شکاف‌های موجود در بدن اسب‌ها نشانه وضعیت تعلیق و گذار هستند و جهت‌گیری عمودی پیکره انسانی، مرحله رهایی و تثبیت پاکی را بازنمایی می‌کند. این ترجمه اسطوره به فرم و ماده، باعث شده است اثر واجد نظامی معنایی باشد که از سطح فرم به سطح حافظه فرهنگی و سپس به ادراک مخاطب گسترش می‌یابد.

در فضای شهری، این ساختار چندلایه از طریق نور، مقیاس و موقعیت به تجربه مخاطب پیوند می‌خورد. تغییرات نوری در طول روز، شکاف‌های اثر را به ساختارهایی متغیر و تأویل‌پذیر تبدیل می‌کند و این امر مخاطب را ناگزیر به حرکت و مشاهده از زوایای گوناگون می‌سازد. مقیاس بزرگ اثر و امتداد

اعلام عدم تعارض منافع: نویسنده/نویسندگان اعلام می‌دارند که در انجام این پژوهش هیچ‌گونه تعارض منافی برای ایشان وجود نداشته است.

## پی‌نوشت

1. The Myth of Siyāvash
2. The Sculpture “Siyāvash’s Passage Through Fire”

## منابع

- آیدنلو، سجاد. (۱۳۹۳)، مقاله‌های شاهنامه‌پژوهی، تهران: سخن.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۸۲)، داستان داستان‌ها: تحلیل شاهنامه فردوسی، تهران: یزدان.
- بلخاری، حسن. (۱۳۸۳)، زیبایی‌شناسی هنرهای آیینی ایران، تهران: سروش.
- پاکباز، روئین. (۱۳۹۹)، دایره‌المعارف هنر، تهران: فرهنگ معاصر.
- قبادی، فریبا. (۱۳۹۴)، مبانی زیبایی‌شناسی هنر، تهران: سمت.
- عزیز، علیرضا. (۱۴۰۴)، انسان و تاریخ دیدن: از غار تا موزه، مشهد: رنگین کتاب.
- عزیز، علیرضا. (۱۴۰۴)، زیباشناسی: مروری بر مبانی و مفاهیم، مشهد: رنگین کتاب.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۹۰)، اسطوره و ادبیات. تهران: فردوس.

– کاتوزیان، محمدعلی. (۱۳۸۵). زیبایی‌شناسی در هنر معاصر ایران، تهران: مرکز.

- Arnheim, R. (1974). Art and visual perception: A psychology of the creative eye. University of California Press.
- Carr, S., Francis, M., Rivlin, L. G., & Stone, A. M. (1992). Public space. Cambridge University Press.
- Christensen, A. (1984). The mythology of Iran. Routledge & Kegan Paul.
- Davidson, H. R. E. (1994). Myths and symbols in pagan Europe: Early Scandinavian and Celtic religions. Syracuse University Press.
- Greenberg, C. (1986). Art and culture: Critical essays. Beacon Press.
- Langer, S. K. (1953). Feeling and form: A theory of art. Charles Scribner's Sons.
- Lynch, K. (1990). The image of the city. MIT Press.
- Miles, M. (1997). Art, space and the city: Public art and urban futures. Routledge.
- Penn, M. (2011). Encycloped

#### نحوه ارجاع به این مقاله:

غفاری جوشقان، حسین (۱۴۰۴). تحلیل زیبایی‌شناختی مجسمه «گذر سیاوش از آتش» اثر مصطفی اکبری با تکیه بر اسطوره‌شناسی ایرانی. فصلنامه علمی مطالعات هنر و زیبایی‌شناسی، سال پنجم، شماره ۱۷ (پاییز ۱۴۰۴)، صص ۱۰۸-۱۲۳.

©Authors, Published by **Art and Aesthetics Studies Quarterly**. This is an open-access paper distributed under the CC BY (license: <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>).

